

متون کهن فارسی و نظریه ادبی مدرن

سخن سردبیر

قریب به دو دهه از ورود نظریه‌های ادبی به مطالعات ادبی در زبان فارسی می‌گذرد. برخی دستداران ادبیات فارسی نظریه ادبی را امری فارغ از پژوهش ادبی و حتی رقیب آن می‌دانند. این تلقی پرسش‌ها و اعتراض‌هایی را در میان دانشگاهیان هوادار ادبیات سنتی برانگیخته و برخی را نیز به تردید افکنده است که آیا نظریه‌های ادبی مدرن و پسامدرن با متون ادبی کهن فارسی نسبتی دارند.

این پرسش که البته پرسش مبارکی است، حدوداً نیم‌قرن پس از اروپا و آمریکا برای ما فارسی‌زبانان مطرح شده است؛ درست پنج دهه پیش در اوج شکوفایی نظریه‌های ادبی در مغرب‌زمین، چنین پرسشی مطرح بود. اینک ما درست با همان ذهنیتی مواجهیم که محافل دانشگاهی آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا از دهه هفتاد میلادی گرفتار آن شدند. این ذهنیت ناشی از مقاومت سنت مطالعات کلاسیک در برابر نوآوری‌های معرفتی و روش‌شناختی نظریه ادبی بوده و هست. لازم است برای بیان مدعای خود شماری از مقالات و کتاب‌هایی را معرفی کنم که نسبت میان نظریه ادبی و متون کلاسیک را به بحث گذاشته‌اند. بیشتر این منابع در فاصله سال‌های ۱۹۷۳-۲۰۰۸ نوشته شده است.

نخستین واکنش‌ها را در مجله *Arethusa* می‌بینیم. این مجله از نشریات پیشرو دانشگاهی در مطالعات ادبیات کلاسیک انگلیسی است که در دپارتمان کلاسیک‌ها، در دانشگاه بوفالوی آمریکا و توسط انتشارات دانشگاه جان هاپکینز منتشر می‌شود. این مجله در دهه هفتاد میلادی مقالات متعددی درباره نسبت نظریه ادبی مدرن و متون کلاسیک منتشر کرد. برخی از این مقالات عبارت‌اند از:

1. *Arethusa* 6 (1973). *Women in antiquity*.
2. *Arethusa* 7 (1974). *Psychoanalysis and the classics*.
3. *Arethusa* 8 (1975). *Marxism and the classics*.

4. Arethusa 10 (1977). *Classical literature and contemporary literary theory*.
5. Arethusa 16 (1983). *Semiotics and classical studies*.
6. Arethusa 19 (1986). *Audience-Oriented Criticism and the Classics*.
7. Kresic, Stephanus (1981). *Contemporary Literary Hermeneutics and Interpretation of Classical Text*. Ottawa University Press.
8. Kresic, Stephanus (1981). *Herméneutique littéraire contemporaine et interprétation des textes classiques ottawa*.
9. Virginia Hunter (1981). *Classics and Anthropology*. Phoenix. Vol. 35. No. 2 (summer, 1981). pp. 145-155. Published by: Classical Association of Canada.
10. Selden D.L. (1990) "Classics and Contemporary Criticism". *Arion* n.s. 1.1 (1990). p. 155.
11. *Modern Critical Theory and Classical Literature*. Irene J. F. De Jong, J. John Patrick Sullivan- 1994.
12. Schmitz, Thomas (1988/ 2008). *Modern Literary Theory and Ancient Texts. An InTroduction*. (Translated From German 1988).

مقدمه‌های کتاب اشمیت (نظریه ادبی مدرن و متن‌های عتیق، ۱۹۸۸) و کتاب جونگ و پاتریک (نظریه انتقادی مدرن و ادبیات کلاسیک، ۱۹۹۴) به‌طور مبسوط مسئله چالش نظریه ادبی با هواداران کلاسیسم را به بحث گذاشته‌اند. کتاب اشمیت در سال ۱۹۸۸ در آلمان منتشر شد و ویراست تازه‌ای از آن در ۲۰۰۸ به انگلیسی ترجمه شد. آنچه کتاب اشمیت را برجسته کرده، روش وی در ادغام بحث نظریه ادبی با پژوهش‌های کلاسیست‌هایی است که رویکردهای انتقادی مدرن را برای متن‌های باستانی به‌کار گرفته‌اند. اکنون نیز دانشگاه‌های مختلف واحدهای درسی بانام «کلاسیک‌ها و نظریه ادبی» را ارائه می‌دهند؛ مثلاً در دانشگاه یوسی ال درسی باعنوان Classics and Literary Theory ارائه می‌شود.

نظریه ادبی معاصر متون ادبی کهن عربی را نیز به‌چالش کشیده است. در ماه آوریل همین پارسال (۲۰۱۵) همایشی در شهر دوحه، پایتخت قطر، برگزار شد که به مسئله نظریه انتقادی جدید و متون قدیم پرداخت. عنوان این همایش و اهدافش این بود:

مؤتمر النص العربي القديم فی ضوء النظرية النقدية المعاصرة^۱

برخی موضوعات هفت‌گانه همایش قطر عیناً پرسش‌ها و مسائل محققان ادبیات قدیم ما در مواجهه با نظریه ادبی است:

° خوانش‌های مغایر در متن ادبی کهن؛

° تعامل امروزی با متن کهن؛

° سازوکار حضور متن نقدی قدیم در گفتمان دانشگاهی معاصر.^۲

پس چالش امروزی ما با نظریه ادبی مختص ما نیست و در دیگر جوامع هم بوده و هست. نظریه ادبی پیش‌تر از همه‌جا، در زادگاه خود با چالش‌های بزرگی روبه‌رو شده و از آن فرارفته است. ما از نسبت نظریه ادبی با مطالعات متون ادبی سنتی خود می‌پرسیم؛ اما مسئله آلمان‌ها نقش نظریه ادبی در پژوهش‌های متون عتیق بود؛ زیرا آلمان مهد پژوهش در زبان‌های باستانی بوده و هست. آلمان‌ها در کشف و احیای متون تمدن‌های باستان (یونانی، رومی، ایرانی، سریانی، عبری مصری و...) پیشتاز بوده‌اند. نظریه ادبی حتی مطالعات متن‌های عتیق و زبان‌های خاموش را نیز به‌چالش کشیده است.

می‌بینید که نظریه ادبی چالش‌هایی فراتر از متون کلاسیک فارسی را پدید آورده است. نظریه ادبی نگاه انسان معاصر به فرهنگ‌ها و زبان‌های خاموش، متون بی‌خواننده و عتیقه‌های باستان را هم دگرگون کرده است. وقتی نظریه ادبی برای پژوهش در زبان‌ها و متن‌های باستانی که خواننده چندانی ندارد، چنین چالشی ایجاد می‌کند، نقشش در تغییر نگاه ما به متن‌های زنده و پرخواننده روشن است. متون هزارساله ما مثل *دیوان رودکی*، *شاهنامه فردوسی*، *تاریخ بیهقی*، *کلیله و دمنه* و *هزارویک شب* گرچه کهنه‌اند، هنوز زنده و پرخواننده‌اند و چندان کهنه و مهجور نیستند.

باوجود اختلاف‌نظرهای بسیار درباب نقش نظریه ادبی در مطالعات ادبی کلاسیک، آنچه مسلم است این است که نظریه‌های انتقادی بر فهم انسان معاصر از ادبیات، فرهنگ و تمدن‌های کهن تأثیرات شگرفی گذاشته است.

برگردیم به پرسش اصلی بحث: نظریه ادبی مدرن چه نسبتی با متن کلاسیک دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، من نخست به نقطه تلاقی و مخرج مشترک دو پدیده «متن

ادبی» و «نظریه ادبی» اشاره می‌کنم و می‌کوشم آن وجه مشترک را در تعریف این دو مقوله برجسته کنم تا بهتر بتوانم نسبت میان این دو را تبیین نمایم:

متن ادبی: نوشتاری است برساخته، خیالی، خواندنی و چندلایه که حیاتش مرهون خواننده شدن آن است و در فرایند خوانندگی‌های مستمر چونان موجود زنده، حیات پیدا می‌کند و در گذر تاریخ زنده می‌ماند. متن، بدون خواننده حیث زیایی معنا را پیدا نمی‌کند. جوهر ادبی متن را عناصری (مثل خیالی بودن، رازناکی، چندلایگی و...) می‌سازند که سبب خوانش‌های متعدد، مکرر و متنوع می‌شوند؛ پس «خواندنی بودن» شاخص عمده متن است.

نظریه ادبی: «نظامی از ایده‌ها و راهکارهاست درباره متن و مسائل پیرامون آن مانند معنا، شکل، خواننده، فرایند خواندن و درک ادبی.» هریک از نظریه‌های ادبی، شیوه تازه‌ای از نگرستن به متن ادبی را به ارمغان می‌آورد و بُعد دیگری از پدیده ادبی را زیر ذره‌بین قرار می‌دهد. بنابراین، طبیعی است که نظریه، فهم ما درباره آثار خلاقه انسانی از سنگ‌نوشته‌ها و متون عتیق تا متون امروزی را دگرگون کند. هر نظریه معرفتی دیگر به ارمغان می‌آورد و امکان خوانش دیگری از متن را فراهم می‌کند و براساس آن خوانش، متن حیات تازه می‌یابد. خوانش تازه یعنی نوسازی متن؛ چون حیات متن در گرو خواندن است. بر این اساس، هر قدر برای خواندن ادبیات، ایده‌های بیشتر و راهکارهای متنوع‌تری داشته باشیم، ابعاد بیشتری از نهانی‌های متن ادبی به روی ما گشوده می‌شود و بقای متن استمرار می‌یابد.

حال اگر براساس فرایند «خواندن»، دو مقوله «نظریه ادبی» و «متن ادبی» را کنار هم بگذاریم، رابطه آن‌ها چنین است: متن پدیده‌ای است ذاتاً خواندنی و نظریه ادبی نظامی از ایده‌ها و راهکارها برای خواندن. در این صورت، متن و نظریه دو مفهوم لازم و ملزوم و هم‌بسته‌اند. متن کارمایه اصلی نظریه، نقد و پژوهش ادبی است. بدون متن سخن گفتن از این مفاهیم دشوار است. حتی فیلسوفان در بحث از فلسفه ادبیات، متن یا متن‌هایی را در ذهن دارند که به آن‌ها می‌اندیشند و درباره آن‌ها سخن می‌گویند.

وقتی چنین نسبتی میان متن و نظریه وجود دارد، چرا برخی همکاران ما دلواپس خوانش‌های متکثر شاهکارهای ادبی فارسی، توسط نهادهای مختلف یا نظرگاه‌ها و

فلسفه‌های متفاوت باشند؟ شاهکارهای فارسی هر قدر از نظر گاه‌های متنوع‌تری خوانده شوند و هر چه بیشتر تحلیل و تفسیر شوند، فربه‌تر، زنده‌تر و مؤثرتر خواهند شد.

مطالعات حرفه‌ای متن در رشته ادبیات

متون ادبی را اغلب متخصصان رشته‌های علوم انسانی (فیلسوفان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، زبان‌شناسان و اسطوره‌شناسان) برای مقاصد علمی خویش می‌خوانند. آن‌ها از خوانش متون ادبی، دستاوردهای مهمی برای قلمرو تخصصی خود حاصل می‌کنند. اما «خوانش حرفه‌ای متن در رشته ادبیات» چه تفاوتی با خوانش آن در دیگر رشته‌ها دارد؟ یا باید داشته باشد؟

تفاوت در اینجاست که در رشته‌های دیگر، متن ادبی به مثابه خزانهٔ مصالح و معدن استخراج اطلاعات مورد استفاده قرار می‌گیرد یا محملی می‌شود برای تأملات نظری و فلسفی. آن‌ها با ذات متن ادبی و ادبیت آن کاری ندارند. اما برای رشته ادبیات، شناخت و تبیین سرشت خود متن و از همه بیشتر، ادبیت آن اهمیت دارد؛ خود متن سوژهٔ اصلی ماست. تمام بحث و فحص ما راجع به متن است. ما متخصصان ادبیات با توجه به موضوعیت خود متن، سه نوع مطالعه در متن صورت می‌دهیم:

الف. متن‌شناسی^۳: مجموعهٔ کاوش‌ها برای شناسایی هویت متن و امور متعلق به آن را متن‌شناسی می‌گوییم. فعل «شناختن» در این مطالعات، فرایندی است علمی متکی به اسناد و مدارک عینی. همهٔ جست‌وجوها با هدف شناخت پیکرهٔ متن و مسائل مربوط به آن انجام می‌پذیرد. برخی پژوهش‌های متن‌شناختی عبارت‌اند از: نسخه‌پژوهی (دست‌نویس، کاغذ، خط، کاتب، چاپ‌ها و...)، بازسازی متن (تصحیح و ویرایش)، بررسی‌های زبانی، سبک و گونه‌شناسی (ساختار، شکل و قالب متن)، تبارشناسی متن، مأخذشناسی، خویشاوندی متن با دیگر متن‌ها، فرایند شکل‌گیری متن، نسبت متن با متن، زمان و مکان تولد متن، بافت‌شناسی و بسیاری مطالعات دیگر که هدفشان شناخت ماهیت متن است.

ب. متن‌گشایی^۴: عبارت است از هرگونه خوانشی که با هدف گشودن ابعاد دلالتی و محتوایی و جنبه‌های زیبایی‌شناختی متن انجام گیرد. در این کنش، فعل «گشودن» به

فرایندهای شرح، تفسیر، تحلیل، تأویل و رمزگشایی متن دلالت دارد. در این خوانش، فرایند اکتشاف و خلق صورت می‌گیرد. کشف معانی و زیبایی‌های متن کاری خلاقه است. خواننده (شارح، مفسر و منقّد) از قِبَل متن فضاها و معانی تازه می‌سازد. متن ادبی نوعی توریه است. از آنجا که متن ادبی با رمز و استعاره، معنا را در خویش «نیم‌پوشانی» می‌کند و ساختار خویش را می‌شکند، پژوهش‌های متن‌گشا ضرورت می‌یابد؛ مانند شرح متون ادبی، تفسیر، تأویل رمزها، کشف نظام‌های استعاری متن، تحلیل دلالت‌های ضمنی و اشارتگرها، و بسیاری کارهای دیگر.

ج. متن سنجی^۵: مراد خوانش انتقادی متن است. این خوانش با هدف «سنجیدن متن» انجام می‌گیرد؛ یعنی سنجش اصالت متن (تفرد آن از حیث ابداع و نوآوری)، ارزش‌های درون متن، بررسی نسبت متن با ارزش‌های ادبی و زیبایی‌شناختی مربوط به روزگار تولد متن و زمانه خوانندگان آن، نسبت متن با ارزش‌های روزگار ما مثل ارزش‌های دموکراتیک، نقد قدرت، حقوق زن، مسئله هویت، ایدئولوژی و مانند آن. البته، این نوع پژوهش‌ها تا آنجا در شمار خوانش حرفه‌ای ادبیات است که نتایجش به کار شناخت خود متن، ارزش‌های زیباشناختی و تبیین جایگاه آن در تاریخ ادبیات بیاید. اگر نتایج پژوهش معطوف به اهداف غیرادبی و قلمروهای علمی دیگر باشد، از وجه حرفه‌ای پژوهش ادبی کاسته می‌شود.

سه عمل شناختن، گشودن و سنجیدن متن، با هدف تبیین سرشت خود متن، کار و وظیفه حرفه‌ای در رشته ادبیات است. این سه فرایند همه مرتبط، متداخل و مترابط هستند و سخت نیازمند به هم. بسته به اینکه قصد ما کدام وجه متن (پیکره، محتوا و زیبایی، و اصالت) باشد، یکی از این کنش‌ها در کانون خوانش ما قرار می‌گیرد.

دست‌آورد مطالعات تخصصی ادبی فارسی در درجه نخست نصیب خود متن، دانش‌های ادبی، تاریخ ادبیات فارسی، و پس از آن نصیب دیگر دانش‌ها می‌شود. این وجه تخصصی مطالعات ادبی است. خوانش‌های دیگری که دست‌آوردی برای رشته‌های دیگر دارد، در شمار مطالعات بینارشته‌ای است که در جای خود ارجمند و کارآمد است.

نظریه ادبی و خوانش‌های متن

نظریه ادبی برای هر دو نوع خوانش متن ادبی (یعنی خوانش حرفه‌ای و خوانش بینارشته‌ای) هم چشم‌انداز و مقصد معین می‌کند و هم روش و ابزار فراهم می‌سازد. بالغ به سی رویکرد نقد ادبی^۶ وجود دارد که هرکدام برای خوانش متن ادبی مبانی معرفتی، روش‌ها و ابزارهایی متناسب با هدف خود دارند. هرکدام از این رویکردها برآمده از یک نظام معرفتی هستند و روش‌شناسی ویژه‌ای دارند که آن معرفت و روش را در مطالعه متن ادبی به کار می‌بندند. این روزها استفاده از نظریه‌های ادبی برای آموزش و خوانش ادبیات سخت رایج شده است. وجود استعاره «جعبه‌ابزار» (toolbox/ toolkit) در عنوان درس‌نامه‌های کاربردی نظریه ادبی حکایت از نگاه عمل‌گرا به نظریه دارد.^۷ استعاره «جعبه‌ابزار» حاکی از این است که نظریه ادبی را به‌خوبی می‌توان برای بازشناسی ابعاد مختلف متن ادبی به کار بست و از آن جعبه ابزاری برای مقاصد متن‌شناسی فراهم کرد.

یک مثال از متن کلاسیک در پرتو نظریه ادبی

برای ایضاح مطلب ذکر یک مثال از متن کلاسیک ضروری است. رباعیات خیام را در نظر بگیرید. دانشجو یا محقق را فرض کنید که به نظریه ادبی عنایتی ندارد. او درباره خیام چه پرسش تازه‌ای طرح خواهد کرد؟ خواهد گفت: «همه گفتنی‌ها را گفته‌اند». اما نه، درباره خیام هنوز پرسش بسیار است. اگر با معرفتی نوین که نظریه ادبی به ما می‌بخشد، سراغ خیام برویم، افق‌های مبهمی درباره خیام و رباعیاتش مطرح می‌شود؛ مثلاً با اطلاع از این نظریه‌ها، پرسش‌های تازه از این دست درباره خیام طرح می‌شود:

۱. نظریه‌های متنیّت و بینامتنیت:

ماهیت متنی رباعیات خیام چیست؟ حدود متن (طول و حجم) در اشعار خیام چقدر است؟

- ° آیا هر رباعی یک متن است؟ آیا مجموعه طربخانه رشیدی یک متن است یا چاپ فروغی؟ یا رباعیات خیام در منابع کهن از علی میرافضلی؟ یا دو سه هزار رباعی خیامی؟
- ° آیا رباعیات سرگردان خیامی یک متن است یا متن‌های مختلف؟
- ° دلیل حضور رباعیات سرگردان خیامی در متن‌های دیگران چیست؟ مثلاً در دیوان آذری طوسی در قرن هشتم؟
۲. نظریه مربوط به مؤلف و مرگ مؤلف:
- ° آیا مؤلفی برای رباعیات خیامی وجود دارد؟ حکیم حجة‌الحق عمر خیام نیشابوری یا خیام تاریخی؟
- ° آیا در رباعیات خیام فردیت یک یا چند نفر قابل شناسایی است؟
- ° مؤلف یک نفر است؟ یا همه کسانی که در تاریخ، رباعی خیامانه سروده‌اند و به نام وی کرده‌اند؟
۳. نظریه تحلیل گفتمان انتقادی:
- ° خیام در گذر تاریخ شخص است، سبک است یا گفتمان؟
- ° آیا «طرز خیامی» گفتمان اقلیت است؟
- ° دیگری (رقیب) مطرح در گفتمان خیامی کیست؟ معارضان خیام چه کسانی‌اند و چه اوصافی دارند؟
- ° در ادوار مختلف، مواجهه قدرت و ایدئولوژی با رباعیات خیامی چگونه بوده است؟
۴. نظریه هرمنیوتیک تاریخی:
- ° مخاطبان خیام در گذر تاریخ تا امروز چه کسانی‌اند؟
- ° حیات تاریخی و خوانش‌های رباعی‌های خیام تابع چه متغیرهایی بوده است؟
- ° ظهور اجتماعی «طور خیامی» در قرن نهم و ظهور پدیده خیام به چه دلیل است؟
- ° حیات پیدا و پنهان رباعیات خیام در طول تاریخ چگونه بوده است؟
- ° مهاجرت رباعیات خیام به اطراف جهان تابع چه مسائلی بوده است؟

۵. نظریه پسااستعماری:

- ° چرا غرب چنین اهمیتی به خیام شرقی داشته و دارد؟
- ° آیا در خوانش مستشرقان خیام هویت فرودست دارد یا نه؟ چرا؟
- ° ارزش‌های مقبول غربی در رباعیات خیام چیست؟
- ° خیام فیتزجرالد با خیام ایرانی چه تفاوت‌های فرهنگی دارد؟

۶. نظریه استعاره مفهومی:

- ° نظام استعاری رباعیات چگونه است؟
- ° نگاشت‌های اصلی در نظام استعاری خیامی چیست؟
- ° استعاره‌های هستی‌شناختی خیامی قراردادی‌اند یا ابداعی؟

می‌بینیم که از رهگذر آشنایی با هر نظریه‌ای، پرسش‌های تازه‌ای درباره رباعیات خیام مطرح می‌شود. اتفاقاً متن‌های کهن و شاهکارهای ادبی دست‌مایه غنی‌تری برای نظریه ادبی هستند. رباعیات خیام، به دلیل قدمت و استمرار تاریخی‌اش، متن مایه‌دارتری برای نظریه‌های ادبی است تا رباعیات سحابی استرآبادی یا رباعیات محمد جامه‌باف مشهدی در قرن دهم و یا رباعیات معاصر ما درباره جنگ ایران و عراق. شاهکارهای ادبی در پرتو نظریه ادبی، زندگی تازه و پویایی را از سر می‌گیرند.

همه نظریه‌های ادبی نخست در مطالعه ادبیات کهن و حتی پیشاتاریخی (اسطوره، روایت‌های شفاهی و...) آغاز شده‌اند؛ یعنی در مطالعات متن‌های تاریخ شفاهی. نظریه مورفولوژی سوسور (۱۹۱۳) در زبان‌شناسی، مطالعات مردم‌شناسی لوی شتروس (تولد ۱۹۰۳) را تغییر داد. نظریه‌های ساختارگرایی زبان‌شناسی (مورفولوژی = دانش ساخت‌وازی) در مطالعات ولادیمیر پراپ (۱۹۲۸) در قصه‌های پریان روسی تأثیر گذاشت و بعد فرمالیست‌های روس از کار او اثر پذیرفتند. نظریه هرمنیوتیک بیشتر در مطالعات تفسیرهای متون مقدس پدیدار شد. نظریه‌های واسازی دریدا ساختار متون کهن فلسفی را به مطالعه گرفت. اگر مطالعات نظریه ادبی را از این منظر بنگریم، می‌بینیم که بیشترین دل‌مشغولی آن‌ها با متون کلاسیک است تا متون معاصر؛ زیرا متن‌های کلاسیک تاریخ و سرگذشت درازدامنی دارند و همین تاریخی شدن، مسائل بسیاری را پیرامون آن متون پدید آورده است.

نقد دو دیدگاه

اجازه بدهید به نقد دو دیدگاه بپردازم که این روزها در تریبون‌های مختلف دانشگاهی فراوان مطرح می‌شود. این دو دیدگاه هر دو ناموجه است و باید آن‌ها را اصلاح کرد:

۱. نظریه ادبی امری مدرن است و با ادبیات کلاسیک نسبتی ندارد. برای ناموجه بودن این دیدگاه شواهد و دلایل مستوفی اقامه کردم. مباحث نظریه ادبی چندان مدرن نیست و از دیرباز وجود داشته است. کتاب نظریه ادبی از افلاطون تا امروز گواه همین امر است. دلیل دیگر در ناموجه بودن این گزاره آن است که نظریه ماهیتاً معرفت‌بخش است و در پرتو معرفت نو، تمام پدیده‌های کهنه و نو مفهومی تازه پیدا می‌کنند. حتی نظریه انتقادی که بسیار امروزی است نیز تاریخ و تمام امور انسانی را به خوانش می‌گیرد و درکی تازه از تاریخ و تمدن و معنا به دست می‌دهد. آرشپوهای مطالعات ادبی همین ده سال اخیر، امکان تعامل نظریه ادبی با متون کهن را نشان داده است. پس این پیش‌فرض که نظریه ادبی مدرن است و نسبتی با ادبیات کلاسیک ندارد، از نظر منطقی، تاریخی و تجربی ناموجه است.

۲. ما باید نظریه ادبی را بومی‌سازی کنیم. آیا مقید کردن نظریه به زمان و مکان، ممکن است؟ در تعریف قاموسی، نظریه یک انگاره یا نظامی از اندیشه‌هاست که برای توضیح امری طراحی شده است. نظریه بر اصولی مبتنی است که از موضوع بحث خود مستقل می‌ایستد. مثلاً نظریه تاریخ ادبیات بر اساس اصولی مستقل از تاریخ ادبیات یک زمان، مکان یا زبان و ملیت خاص، به بحث درباره ماهیت و مبانی تاریخ ادبیات می‌پردازد. نظریه ذاتاً کنشی فلسفی است. وقتی فلسفه درباره چیزی بحث می‌کند، کاملاً مستقل و بیرون از آن می‌ایستد و نمی‌تواند وابسته به آن باشد. نظریه عمومیت و شمولیت دارد و قابل تقلیل و تحدید به زمان و مکان تولد خود نیست؛ یعنی نمی‌شود نظریه استعاره ارسطو را به آتن روزگار اسکندر و ارسطو محدود کرد. نظریه جهانی است، نه محلی و زمانی. نظریه نظم جرجانی اگر نظریه شده باشد، دیگر محدود به جرجان یا قرن چهارم و حتی زبان عربی نیست. تقلیل نظریه به مسائل بومی ما را به‌جانب تفاوت‌های فرهنگی، تاریخی و اقلیمی می‌کشانند و به‌جای رسیدن به اصول

عام و فراگیر نظری، به سوی جزئیات و تفاوت‌ها خواهیم رفت. پس تلقی بومی‌سازی نظریه با سرشت نظریه‌پردازی در تناقض است و یک دریافت ساده‌انگارانه و ایدئولوژیک است. نظریه‌ها عام و جهانی هستند و تأکید بر نظریه محلی و بومی یک تلقی ناموجه است.

سخن آخر

کسانی که با استناد به ضعف نوشتارهای آموزشی و تمرینات دانشجویی در نقد ادبی فارسی، کارآمدی «نظریه ادبی» را انکار و به امتناع از آن دعوت می‌کنند، به ماهیت نظریه و کارکرد آن عنایت ندارند. این یک مغالطه است که فهم نادرست یا کاربست ضعیف یک نظام معرفتی توسط نوآموزان را به ناکارآمدی آن نظام تعبیر کنیم. سخن برخی که می‌گویند «نظریه‌های ادبی، مطالعات ادبی فارسی را به بیراهه برده است» مبنای منطقی ندارد. اگر مطالعات ادبی سنتی دارای چهارچوب معرفتی و روش علمی تعریف شده‌ای باشد، به آسانی خلل نخواهد پذیرفت. تنزل سطح علمی دانشگاه‌ها (به دلیل افزایش دانشجویان و غلبه کمی‌گرایی بر علم و عدم نظارت کیفی) ممکن است علت تنزل مطالعات ادبی باشد؛ اما دلیل ناکارآمدی نظریه ادبی نیست. نقص در اجرا و کاربست، ربطی به ذات نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی ندارد. فرض کنید در ده سال گذشته نظریه ادبی در ایران مطرح نمی‌شد. ما چه می‌کردیم؟ یا اگر اکنون تصمیم به حذف آن از مطالعات ادبی بگیریم، کدام نظام معرفتی یا روش جایگزین را برای مطالعات ادبی پیشنهاد می‌کنید؟

در هشتاد سال گذشته، مطالعات ادبیات فارسی از پارادایم‌های مختلف اثر پذیرفته است: پارادایم ادب سنتی، ملی‌گرایی (عصر پهلوی)، سوسیالیسم (از جانب چپ) و اسلام‌گرایی (پس از انقلاب). در دو دهه اخیر، نظریه ادبی پارادایم تازه‌ای است که بر مطالعات ادبیات فارسی تأثیر آشکار گذاشته است. این پارادایم اغراض خواندن ادبیات، روش خواندن، موضوع خواندن و نقش و وظیفه اجتماعی متخصص ادبی را تغییر داده است.

نظریه‌ها ما را از متن و سنت ادبی دور نمی‌کند؛ بلکه ما را به خود متن برمی‌گرداند با چشمانی مسلح. نظریه ادبی موضوعی جز ادبیات ندارد و قرار نیست ما را به جایی بیرون از ادبیات ببرد. به‌یمن وجود نظریه‌های ادبی، کلاس‌های ادبیات فارسی فضای باز اندیشه، صحنه گفت‌وگو و مجال تمرین دموکراسی و آزادی شده است. درک‌های متنوع از ادبیات، سطح تحمل اجتماعی را ارتقا داده و فرایند ادراک و تحلیل را پویا کرده است. نظریه ادبی به متن و سنت ادبی خیانت نمی‌کند؛ بلکه آن‌ها را برمی‌کشد و متن را در خدمت آزادی و دموکراسی می‌پروراند. نظریه ادبی در سال‌های اخیر هنر فلسفیدن با ادبیات را برای گروه‌های ادبیات فارسی دانشگاه به ارمغان آورده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. أهداف المؤتمر:

استكشاف الأسئلة الكبرى في النص الأدبي العربي القديم.

تقصي الأسئلة النقدية والفكرية التي انطلق منها النقاد المعاصرون في مقارنة النص القديم.

الوقوف على المنجز النقدي العربي الذي قام حول النص القديم في ضوء النظرية المعاصرة.

تقديم تجارب نقدية معاصرة تقارب النص القديم من زوايا مختلفة.

۲. محاور المؤتمر:

سؤال النص في التراث النقدي القديم: (ماهية النص النقدي، النص النقدي بين القدم والحداثة، مرجعيات النص النقدي القديم بين الثقافة العربية والثقافات الأخرى، ... إلخ).

مقاربات معاصرة للنص القديم: (فيلولوجية/ظاهراتية - نفسية/اجتماعية/ تاريخية - أسلوبية/ شعرية/ بنوية - سيميائية - تفكيكية - ثقافية، ... إلخ).

قراءات مغايرة في النص الأدبي القديم: (سواء من حيث: المادة النصية (العينة)، المنهج والأدوات، المداخل البينية، ... إلخ). خوانش‌های مغاير در متن ادبی کهن

تلقي الأنواع الأدبية القديمة من منظورات معاصرة: (الشعر، الخطابة، الرسالة، الرحلة، المقامة، ... إلخ).

من النص إلى الخطاب: استراتيجيات العقل النقدي العربي: (الغياب/ الحضور، التراكم/ التشارك، الهيمنة/ التحرر، التحقق/ الاستلاب، ... إلخ).

النص القديم من منظور استشراقي: (ألف ليلة وليلة، نص الرحلة، النص الفلسفي، ... إلخ).

آلیات حضور النص النقدي التراثي في الخطاب الأكاديمي المعاصر: (النص النقدي والممارسة التأويلية، التلقى الممكن ونص نقد النقد، ... إلخ).

3. identifying the text

4. exploring the text

5. evaluating the text

۶. رویکردهای زبان‌شناختی، سبک‌شناختی، نشانه‌شناختی، فرمالیستی، نقد نو، نقد سیاسی، اسطوره‌شناسی، مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، پدیدارشناختی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، واکنش خواننده، هرمنیوتیک، علوم شناختی، فمینیستی، مارکسیستی، تاریخ‌گرایی، نوتاریخ‌گرایی، تحلیل انتقادی گفتمان، روایت‌شناختی، بینامتنیت، پساستعماری، تبارشناختی، زیبایی‌شناسی دریافت، مطالعات فرهنگی، اخلاق‌گرایی، جهانی‌شدن، نظریه‌های جنسیت و

7. Nealon, Jeffrey (1999). *The Literary Theory Toolbox: An Introduction to Theory in practice*. Blackwell Pub (January 2000).

Rapaport, Herman (2011). *The Literary Theory Toolkit: A Compendium of Concepts and Methods*. Wiley.

